

## عصمت پیامبران در منظومه فکری علامه طباطبائی \*

m.faryab@gmail.com

محمدحسین فاریاب / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.

پذیرش: ۹۴/۱/۲۹

دریافت: ۹۳/۷/۱۹

### چکیده

مسئله عصمت پیامبران از جمله مقولاتی است که همواره مورد بحث میان دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان با گرایش‌های مختلف عرفانی، فلسفی، حدیثی و کلامی بوده است. این مسئله در دوران معاصر نیز با جدیت فراوان بررسی شده است. علامه طباطبائی به تفصیل به بررسی این مسئله پرداخته است. در این نوشتار، به دنبال بررسی مسئله عصمت پیامبران از دیدگاه این مفسر گرانمایه هستیم. بر اساس مهم‌ترین یافته‌های این تحقیق، علامه طباطبائی منشأ عصمت را علم قطعی و دایمی به قیح گناه و ترک واجب دانسته است. افزون بر آن، او معتقد به عصمت مطلق پیامبران نیست. برای نمونه، او عصمت پیامبران از اشتباه در اموری که ارتباطی به دریافت و ابلاغ وحی و نیز انجام تکالیف شرعی ندارد بر نمی‌تابد؛ در سوی مقابل، با قاطعیت بر عصمت پیامبران در دریافت و ابلاغ وحی و نیز عصمت از گناهان تأکید دارد.

**کلیدواژه‌ها:** عصمت از گناه، عصمت از اشتباه، پیامبران، علامه طباطبائی، منشأ عصمت.

## مقدمه

یکم. منشأ عصمت که می‌توان از آن به چستی عصمت هم تعبیر کرد؛ دوم. قلمرو عصمت. در این قسمت نیز به‌طور کلی دو حوزه عصمت از گناه و عصمت از اشتباه وجود دارد که هر کدام خود فروعات متعددی دارند.

## ۱. منشأ عصمت

در این قسمت بررسی دو مسئله مورد توجه است: یکم. چه عاملی باعث می‌شود که پیامبر هیچ‌گاه گناه نکند؟ آیا او در این کار مجبور است یا مختار؟ دوم. چه عاملی موجب می‌شود که پیامبر اشتباه نکند؟ آیا او در این کار مجبور است یا مختار؟ در هر دو قسمت یاد شده این سؤال مشترک وجود دارد که آنچه موجب عصمت پیامبر از گناه و اشتباه می‌شود، اکتسابی است یا خدادادی؟ لازم است در هر دو مورد دیدگاه علامه را جویا شویم.

## ۱-۱. منشأ عصمت از گناه

درباره منشأ عصمت از گناه، در طول تاریخ نظریات متعددی مطرح شده است: گاهی منشأ عصمت را لطف الهی دانسته‌اند (مفید، ۱۴۱۳ق - الف، ص ۱۲۸؛ علم‌الهدی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۸۹؛ طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۹۰) بدون آنکه بگویند خداوند چه چیزی را به پیامبرانش لطف کرده است. گاهی نیز با رویکردی فلسفی، عصمت به عنوان ملکه‌ای توصیف شده که با وجود آن، شخص معصوم از ارتکاب گناه خودداری می‌کند (طوسی، ۱۹۸۵، ص ۳۶۹؛ بحرانی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۵). گاهی میان تلقی لطف‌انگاران و ملکه‌انگاران از

مسئله عصمت پیامبران قرن‌هاست که دل‌مشغولی دانشمندان بوده است. این مسئله از اهمیت و حساسیت فراوانی برخوردار است؛ چراکه حکمت خداوند از فرستادن پیامبران، سندیت سیره و سخنان پیامبران و نیز اعتبار کتابهای آسمانی همگی به این مسئله مرتبط است. افزون بر اختلافی که میان دانشمندان شیعه و سنی در مقدار عصمت پیامبران وجود دارد، دامنه این اختلافات به درون مذهب نیز کشیده شده است؛ چنان‌که میان خود عالمان شیعی نیز در گستره عصمت پیامبران وحدت نظر وجود ندارد، اگرچه نقاط اشتراک فراوانی نیز در این مسئله دیده می‌شود. این اختلافات به دوران معاصر نیز کشیده شده است. از جمله دانشمندانی که به تفصیل و به مناسبت‌های مختلفی به بررسی این مسئله پرداخته، علامه طباطبائی است که در تفسیر گرانسنگ المیزان دیدگاه‌های خود را به‌طور صریح آورده است. دیدگاه‌ها و ادله علامه طباطبائی که مهارتی در خور تحسین در مباحث عقلی و نقلی دارد، می‌تواند بسیار مورد توجه باشد. افزون بر آن، به حق باید علامه طباطبائی را بنیانگذار مکتبی دانست که شاگردانی فراوان داشته، و چنان‌که خواهد آمد، رد پای دیدگاه‌های علامه در مسئله عصمت در آثار بسیاری از عالمان معاصر دیده می‌شود. به‌حسب تتبع نگارنده، هرچند در کتاب‌هایی که به منظور جمع‌آوری دیدگاه‌های کلامی علامه طباطبائی نگاشته شده، موضوع عصمت نیز به اختصار مورد توجه قرار داشته است، اما توجه به ابعاد مختلف مسئله عصمت و تحلیل نظریات علامه طباطبائی در این باره، مورد توجه محققان نبوده است. به‌طور کلی در مبحث عصمت، دو مسئله اساسی وجود دارد:

نفس کسی نسبت به طاعت و عصیان وجود دارد، گناه چنان است که او را به انجام فعل طاعت کشانده و از گناه باز می‌دارد. در اینجا است که او اراده انجام فعل طاعت را کرده و آن را انجام می‌دهد، در غیر این صورت، آنچه از او صادر می‌شود معصیت است.

سوم. اینکه نبی هیچ‌گاه گناه نمی‌کند، بدین معناست که آن صورت علمی که در اختیار اوست، همواره او را به انجام طاعت کشانده و موجب بازدارندگی او از گناه می‌شود، ضمن آنکه این علم هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند.

علامه طباطبائی این صورت علمی و هیئت نفسانی را سخ و زوال‌ناپذیر را یک ملکه نفسانی قلمداد می‌کند (همان، ج ۲، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛ ج ۵، ص ۷۸). بنابراین، آن قوه‌ای که موجب خودداری از گناه می‌شود، همان علم را سخ نسبت به طاعت و گناه است که علامه طباطبائی از آن به «ملکه» هم تعبیر کرده که جایگاه آن نفس نبی است. تأکید بر علم‌انگاری عصمت در قسمت‌های دیگری از تفسیر المیزان نیز دیده می‌شود و علامه چنان در این اعتقاد را سخ است که گاه عصمت را اساساً از شئون علم می‌داند (همان، ج ۱۷، ص ۲۹۱).

ممکن است کسی این شبهه را مطرح کند که صرف علم به قبح یک کار نمی‌تواند موجب بازدارندگی از انجام آن شود؛ مانند پزشک معتادی که خود بیش از دیگران از ضررهای مواد مخدر آگاه است، اما علم او نتوانسته مانع از اعتیاد او شود.

شبهه دیگر آنکه اگر منشأ عصمت، علم به قبح گناه است، می‌توان با فراگیری این علم، به عصمت از گناه دست یافت. علامه طباطبائی که متوجه این دو شبهه بوده، علم یادشده را مقید به دو قید می‌کند. نخست آنکه این علم قابل تعلم و اکتساب نیست، دوم آنکه مغلوب شهوات نمی‌شود. تفاوت این علم با دیگر علوم آدمی آن است که

عصمت جمع شده، و لطفی را که از جانب خدا به پیامبرانش شده همان ملکه اجتناب از گناه دانسته‌اند (مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۰۱ و ۳۰۲؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۸).

گاهی نیز از عصمت با تعبیر «هیئت نوری» یاد شده، با این اضافه که این هیئت نوری در پیامبران و امامان علیهم‌السلام به وسیله وحی و الهام مؤکد می‌شود (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۴۷۶). علامه طباطبائی در این باره، یک ادعا دارد و یک دلیل ادعا، که در ذیل، جداگانه به هر یک از آنها می‌پردازیم.

۱-۱-۱. نظریه علامه درباره منشأ عصمت: علامه طباطبائی در این باره تحقیق مبسوطی انجام داده است. ابتدا لازم است به نظر ایشان در باب تفاوت میان عصمت و عدالت اشاره‌ای شود. به باور ایشان، تفاوت عصمت با عدالت در این امر است که با وجود عصمت، صدور گناه از انسان ممتنع است، در حالی که اگرچه ملکه عدالت مانع از صدور گناه است، صدور گناه از انسانی که دارای ملکه عدالت است، ممتنع نیست (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۶۲). بنابراین، صدور گناه از شخص معصوم اساساً ممتنع است. این مهم در نگاه آغازین، شبهه عدم اختیار برای معصوم را تقویت می‌کند که باید دید علامه طباطبائی برای برطرف ساختن این شبهه چه پاسخی دارد.

علامه طباطبائی گاهی منشأ عصمت را قوه‌ای می‌داند که با وجود آن، صدور گناه ممتنع است (همان، ج ۱۷، ص ۲۹۱). اما این کدام قوه است که موجب بازدارندگی نبی از گناه می‌شود؟ علامه طباطبائی این پرسش را این‌گونه پاسخ می‌دهد:

یکم. افعال پیامبر مانند افعال ما اختیاری و برخاسته از علم و اراده هستند؛

دوم. اختلاف در افعال انسان‌ها از جهت طاعت و معصیت ناشی از تفاوت در صورت‌های علمی است که در آنها از افعال دارند؛ بدین معنا که آن صورت علمی که در

يُضْرُوكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ... ﴿نساء: ۱۱۳﴾.

از شأن نزول این آیه دانسته می‌شود که دشمنان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درصدد گمراه کردن ایشان برای دفاع از خائنان بودند، اما ایشان با فضل و رحمت الهی از این مسئله در امان ماندند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۶۷ و ۱۶۸).  
 علّامه طباطبائی معتقد است که انزال و تعلیمی که خداوند متعال نسبت به پیامبرش داشت مانع از تأثیر تلاش دشمنان بود و همین انزال و تعلیم موجب عصمت اوست.

استدلال علّامه طباطبائی - که بر فقره ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ﴾ تا آخر آیه استوار است - را می‌توان این‌گونه سامان داد:

یکم. فقره یادشده دارای دو قسمت است. قسمتی که از «انزال» سخن گفته و قسمتی که بر محور «تعلیم» می‌باشد. دوم. از دیگر آیات قرآن کریم مانند ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ﴾ (بقره: ۹۷) و نیز آیه ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (شعرا: ۱۹۵) می‌توان به این ظهور دست یافت که انزال یادشده در سوره «نساء» از یک سو از سنخ علم است؛ بدین معنا که خداوند علمی را به پیامبرش داده است و از سوی دیگر، با توجه به آیات سوره «بقره» و «شعرا»، از قبیل وحی و تکلیم است، چنان‌که از برخی آیات دیگر قرآن این مدعا ثابت می‌شود (شوری: ۱۳؛ نساء: ۱۶۳؛ اعراف: ۲۰۳).

سوم. از فقره ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾ دانسته می‌شود که آنچه خداوند به پیامبرش وحی کرده و آموخته، صرف کتاب و حکمت نیست؛ چراکه - مثلاً - مورد همین آیه مربوط به قضاوت پیامبر در دعوی‌ای است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۶۷ و ۱۶۸) که نزد او آورده شده و ایشان با رأی خاص خود آنها را حل و فصل می‌کند. روشن است که رأی خاص پیامبر، مربوط به وحی کتاب و حکمت

هرچند ممکن است آن علوم نیز گاه یا غالب اوقات انسان را از گناه بازدارند، اما به دلیل آنکه در انسان قوای ادراکی دیگری نیز وجود دارد، ممکن است این قوا بر آن علوم غالب شده و عالم به آن علوم به وادی گناهان وارد شود (همان، ج ۵، ص ۷۹).

بنابراین، می‌توان گفت به باور علّامه طباطبائی اولاً، منشأ عصمت پیامبران از گناه علمی است که نه مغلوب شهوات می‌گردد و نه از معصوم جدا می‌شود.

ثانیاً، هرچند که او از ادبیات لطف‌انگارانه استفاده نمی‌کند، اما آشکار است که با غیرقابل اکتساب دانستن آن، عصمت را مقوله‌ای اعطایی از جانب خداوند می‌داند، چنان‌که تصریح می‌کند: «فالعصمة من الله سبحانه إنما هي بإيجاد سبب في الإنسان النبي يصدر عنه أفعاله الاختيارية صوابا و طاعة و هو نوع من العلم الراسخ و هو الملكة» (همان، ج ۲، ص ۱۳۹).

۱-۲. دلیل علّامه: روشن شد که علّامه طباطبائی منشأ عصمت را علمی خاص در پیامبر می‌داند که دایمی و غیرقابل اکتساب است. اینک جای این سؤال است که دلیل این مدعا چیست؟ به دیگر بیان، ممکن است کسی بگوید اینکه منشأ عصمت را علم خاص و زوال‌ناپذیر بدانیم، تبیین خوبی است، اما دلیل این تبیین چیست؟ در حقیقت، این پرسشی است که تمام عالمانی که در این عرصه به ارائه تبیین چستی عصمت پرداخته‌اند، با آن مواجه هستند و به حسب تتبع نگارنده، کمتر به آن پاسخ داده شده است.

علّامه طباطبائی خود را متعهد به ارائه دلیل برای نظریه علم‌انگاری عصمت دانسته و در این زمینه، به برخی آیات قرآن کریم استناد کرده است:

دلیل اول: ﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا

خدادادی است. اما وقتی به تحلیل این مسئله در روایات می پردازد، روح القدس را عامل رهایی پیامبر و امام از معصیت و اشتباه می داند.

به نظر می رسد مقصود علامه می تواند این نکته باشد که روح القدس موجودی خارجی مانند یک فرشته نیست، چنان که ایشان خود گاه به این نظر متمایل شده است (همان، ج ۱۸، ص ۷۶). ضمن آنکه آن روحی که خداوند به پیامبر و امام وحی می کند که موجب تسدید آنهاست، همان علمی است که از آن به قوه عصمت یاد کردیم. از این رو، میان سخنان علامه تهافتی وجود ندارد.

**دلیل دوم:** مطلب دیگری که ممکن است بتوان به عنوان دلیل بر نظریه علم انگاری عصمت در سخنان علامه طباطبائی پیدا کرد، تفسیری است که ایشان از آیه زیر ارائه می کند: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّأى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ﴾ (یوسف: ۲۴).

به باور ایشان، مقصود از برهان الهی همان علم است، با این توضیح که به قرینه آیه ﴿وَاللّٰى تَصْرِفُ عَنى كَيْدِهِنَّ اَصْبُ اِيْهِنَّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ﴾ (یوسف: ۳۳) دانسته می شود که آنچه موجب رویگردانی حضرت یوسف از گناه شد، چیزی در مقابل جهل، یعنی همان علم است.

همچنین این نکته به دست می آید که آن علم از علوم متعارف نیست؛ زیرا علوم متعارف به حسن و قبح امور گاهی با گمراهی و معصیت نیز جمع می شوند، چنان که خداوند متعال خود فرموده است: ﴿اَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْاِلٰهَٔ هَٔوَاهُ وَ اَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰى عِلْمٍ﴾ (جاثیه: ۲۳) و نیز در جای دیگر فرموده است: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ﴾ (نمل: ۱۴).

از این رو، مقصود از برهانی که حضرت یوسف آن را مشاهده کرد، نوعی از علم یقینی است که با وجود آن،

نیست، هر چند متوقف بر کتاب و حکمت است.

چهارم. بر اساس آنچه گذشت، انزال و تعلیم در آیه مورد استناد، به دو نوع تعلیم اشاره دارد؛ یکی تعلیم از طریق وحی و نزول روح الامین بر پیامبر اکرم ﷺ که مربوط به فقره اول آیه است و دیگری تعلیم به گونه القای در قلب و الهام پنهانی بدون واسطه فرشته که مربوط به فقره دوم آیه شریفه است.

پنجم. مقصود از «کتاب» در فقره اول، آن وحی ای است که برای رفع اختلافات میان مردم بر پیامبر نازل می شود و مقصود از «حکمت» سایر معارفی است که از طریق وحی بر پیامبر نازل می شود؛ معارفی که برای دنیا و آخرت مردم مفید است.

ششم. فقره دوم از آیه شریفه، در صدد القای این آموزه است که خداوند متعال نوعی علم به پیامبر داد که او نمی توانست از راه اسباب عادی آن را به دست آورد.

هفتم. با توجه به فضای آیه، که بحث مصونیت پیامبر را نشان می دهد، آن علمی که پیامبر از این طریق به دست آورد، همان علم موهبتی است که موجب عصمت پیامبر می شود؛ از این رو، عصمت نوعی علم خدادادی است که مقهور و مغلوب سایر قوا نمی شود.

هشتم. در روایات آمده که در وجود پیامبر و امام روحی به نام روح القدس وجود دارد که موجب تسدید ایشان شده و ایشان را از معصیت و اشتباه می رها کند (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۲۹). به باور علامه، روح القدس همان علم است که در آیه ﴿وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوْحًا مِّنْ اَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِى مَا الْكِتٰبُ وَ لَآ الْاِيْمَانُ وَ لٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوْرًا نُّهْدٰى بِهٖ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾ (شوری: ۵۲) بدان اشاره شده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۷۸-۸۰).

چنان که روشن است، ایشان آن گاه که از قرآن بهره می برد، عصمت را از سنخ علم می داند؛ علمی که

نفس انسان هیچ میلی به معصیت پیدا نمی‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۱۲۹).

۱-۳. نظریهٔ علامه دربارهٔ رابطهٔ عصمت از گناه با اختیار: پرسشی که در اینجا باید به آن پاسخ داده شود آن است که اگر عصمت موهبتی خدادادی است، نقش معصوم در پرهیز از گناه چیست؟ این سؤال آن‌گاه اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که علامه طباطبائی صدور گناه از معصوم را اساساً ممتنع می‌داند (همان، ج ۱۷، ص ۲۹۱). از این رو، باید روشن شود مقصود از امتناع، امتناع ذاتی است یا وقوعی؟

آنچه علامه طباطبائی در تبیین چیستی عصمت بیان کرد، می‌تواند پاسخگوی این پرسش باشد؛ از این جهت که خداوند متعال علمی به معصوم داده که با توجه به آن، معصوم از گناه خودداری می‌کند، اما این علم مانع از اختیار او نیست.

به باور علامه طباطبائی پیامبران - که همان مخلصان هستند - کسانی می‌باشند که خداوند از ابتدای امر آنها را با فطرت سالم و خلقتی معتدل آفریده، چنان‌که از ابتدا دارای ادراکات صحیح، نفوس پاک و قلوب سالم هستند که بر اساس این امور به اخلاص دست یافته‌اند که البته دیگران با کوشش و اکتساب به آن دست می‌یابند.

علامه تأکید می‌کند که اختیار جزء طبیعت انسان است و علمی که منشأ عصمت است، موجب تغییر طبیعت انسان نمی‌شود. به دیگر سخن، علم از مبادی اختیار است؛ مانند آنکه علم به وجود سم کشنده در این مایع خاص، موجب می‌شود تا خوردن آن از سوی عالم به این قضیه، ممتنع شود. اما روشن است که او با اختیار خود مایع یادشده را نمی‌خورد.

علامه طباطبائی شاهد مدعای خود را این آیه می‌داند: ﴿وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام: ۸۸). بر اساس این آیه، امکان صدور شرک نیز از سوی پیامبران وجود دارد، اگرچه هدایت الهی مانع از آن می‌شود.

علامه در پایان بر این نکته نیز تأکید می‌کند که هرچند در روایات پرهیز پیامبران و امامان علیهم‌السلام از گناهان مستند به تسدید روح القدس شده است، اما این کار موجب نمی‌شود پرهیز یادشده را به پیامبران مستند نکنیم، چنان‌که گمراهی بندگان را نیز مستند به شیطان می‌کنیم، اما فاعلیت بندگان را نیز قبول داریم (همان، ج ۱۱، ص ۱۶۱-۱۶۳).

پرسش ظریفی که باید به آن پرداخت آن است که آن علمی که خداوند به پیامبر می‌دهد، چه تأثیری بر او می‌گذارد؟ پاسخی که علامه به این پرسش می‌دهد آن است که نقش آن علم آن است که معصوم با توجه به آن، میل و انگیزه‌ای برای انجام گناه پیدا نمی‌کند؛ از این رو، صدور گناه از پیامبر ممتنع است.

با توجه به آنچه گذشت، روشن شد که مقصود از امتناع صدور گناه از معصوم، امتناع وقوعی است نه امتناع ذاتی؛ زیرا در این حالت نیز صدور گناه امکان ذاتی دارد، اما با توجه به نبود میل و انگیزه در نبی، صدور آن ممتنع است.

گفتنی است که نظریهٔ علامه دربارهٔ علم‌انگاری عصمت مورد توجه جمعی از شاگردان طراز اول ایشان مانند آیت‌الله مصباح و آیت‌الله سبحانی نیز قرار گرفته است (مصباح، ۱۳۸۴، درس ۲۴؛ سبحانی، ۱۴۲۷ق، ص ۴۴ و ۴۵).

## ۱-۲. منشأ عصمت از اشتباه

پرسش مهم در این قسمت آن است که اگر پیامبر، از اشتباه - فارغ از محدوده و قلمروی آن - معصوم است، آیا خودش همواره حواسش را جمع می‌کند که مرتکب اشتباه نشود یا آنکه به وسیلهٔ عاملی الهی است که علم به واقع همواره برایش نمایان است و از این روست که دچار

حیرت و اشتباه نمی‌گردد.

به نظر می‌رسد علامه طباطبائی به طور مبسوط به این مسئله نپرداخته است، جز آنکه از لابه‌لای مباحث پیشین روشن شد که وقتی عصمت از گناه رامستند به علم قطعی خدادادی می‌کند، در همان‌جا هم از عصمت از خطا سخن می‌گوید (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۳۸)؛ یعنی در حقیقت، وجود آن علم قطعی و خدادادی در نفس نبی است که مانع از خطای او می‌شود.

همچنین در موردی تصریح می‌کند که اگر پیامبر در تلقی و ابلاغ وحی خطا نمی‌کند، به دلیل وجود یک هیئت نفسانی در درون اوست (همان، ج ۲، ص ۱۳۹).

توجه به این نکته ضروری است که - چنان‌که خواهد آمد - مقصود علامه از خطا، خطای در مطلق امور نیست، بلکه خطا در امور مربوط به دریافت و ابلاغ وحی و کارهایی است که مربوط به ابلاغ وحی می‌باشد؛ چراکه ایشان در مواردی تصریح به صدور خطا از سوی برخی پیامبران کرده است.

بنابراین، اگر گفته شود که چرا پیامبران در دریافت و ابلاغ وحی و کارهای مربوط به وحی دچار اشتباه نمی‌شوند، علامه پاسخ می‌دهد: چون ایشان دارای علم قطعی دائمی هستند؛ علمی که موجب وجود یک هیئت نفسانی در درون نبی می‌شود و با توجه به آن هرگز دچار خطا نمی‌شوند.

اگرچه علامه طباطبائی درباره راز مصونیت پیامبر از اشتباه در دریافت، ابلاغ و عمل به وحی تحقیق مبسوطی انجام نداده است، اما بن‌مایه‌های سخنان او را می‌توان راهگشای شاگردان برجسته‌ای همچون استاد شهید مطهری دانست که به زیبایی از عهده این تبیین برآمده است. او بر این باور است که اصولاً اشتباه از آنجا رخ می‌دهد که انسان به وسیله یک حس درونی یا بیرونی با واقعیاتی ارتباط پیدا می‌کند و یک سلسله صورت‌های ذهنی

از آنها در ذهن خود تهیه می‌کند و با قوه عقل خود آن صورت‌ها را تجزیه و ترکیب می‌کند و انواع تصرفات در آنها می‌نماید، آن‌گاه در تطبیق صورت‌های ذهنی به واقعیت‌های خارجی و در ترتیب آن صورت‌ها گاه خطا و اشتباه رخ می‌دهد. اما آنجا که انسان مستقیماً با واقعیت‌های عینی به وسیله یک حس خاص مواجه است و ادراک واقعیت عین اتصال با واقعیت است نه صورتی ذهنی از اتصال با واقعیت، دیگر خطا و اشتباه معنی ندارد. پیامبران الهی از درون خود با واقعیت هستی ارتباط و اتصال دارند؛ از این رو، اشتباه از سوی آنها معنا ندارد (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۲؛ مصباح، ۱۳۸۴، درس ۲۵).

## ۲. قلمرو عصمت

ابعاد و گستره عصمت دارای تقسیمات متعدد و متنوعی است. در ذیل، به یکی از این تقسیمات اشاره می‌شود:

یکم. عصمت عملی. عصمت عملی دارای انواع زیراست:

۱. عصمت از ترک واجب و ارتکاب حرام؛

۲. عصمت از مکروه، ترک اولی یا مستحب؛

۳. عصمت از اشتباه در مرحله عمل به دین؛ مانند اشتباه در انجام واجبات. البته مقصود از اشتباه، اشتباه ناشی از جهل به دین نیست، بلکه این اشتباه به دلیل چیزی مانند حضور ذهن نداشتن در آن وقت خاص است.

البته مسئله اخیر می‌تواند در قسمت عصمت علمی نیز گنجانده شود، اما چون به حوزه عمل مرتبط است، در این قسمت آورده شده است.

دوم. عصمت علمی. مقصود از عصمت علمی آن است که آیا پیامبر در آنچه می‌گوید از اشتباه معصوم است؟

این بخش از عصمت نیز می‌تواند دارای انواع زیر باشد:

۱. عصمت از اشتباه در ابلاغ و تبیین دین؛

۲. عصمت از اشتباه در نظریات علمی غیردینی؛

۳. عصمت از اشتباه در امور عادی زندگی؛  
 ۴. عصمت از اشتباه در تشخیص موضوعات احکام دینی؛  
 ۵. عصمت از اشتباه در خبرهای غیبی و امور پنهانی؛  
 ۶. عصمت از اشتباه در تدابیر سیاسی و حکومتی.

سوم. عصمت از امور نفرت‌انگیز. مواردی هستند که

نه گناه شمرده می‌شوند نه ترک اولی و نه اشتباه دینی یا علمی، اما نفرت‌انگیز به شمار می‌روند؛ بدین معنا که عرفاً ناپسند شمرده شده و موجب دوری مردم از امام می‌شود؛ هرچند کار قبیحی نباشد. شاید موارد زیر به نوعی در بردارندهٔ عنوان یادشده باشند:

الف) برخی رفتارهای انسان اگر در محیط فردی صورت گیرند، اشکالی متوجه فاعل نمی‌گردد، اما اگر همین فعل در صحنهٔ اجتماع انجام شود، می‌تواند مورد ستایش یا نکوهش قرار گیرد. برای نمونه، چگونگی خوردن، آشامیدن، راه رفتن، سخن گفتن، نشست و برخاست کردن و... می‌تواند به نسبت جوامع، نفرت‌آمیز باشد، اما ممکن است گناه به شمار نیاید.

ب) داشتن برخی روحیات اخلاقی فی‌نفسه یا به لحاظ اجتماعی امری ناپسند شمرده می‌شوند. برای نمونه، حسادت آن‌گاه که به مرحلهٔ عمل درنیاید، گناه به شمار نمی‌آید. اما همین حس و نیز روحیاتی همچون بخل، ترس، خشونت، افراط و تفریط در مسائل اخلاقی و دیگر رذایل اخلاقی نفسانی به‌طور کلی ناپسند به شمار می‌آیند، اما لزوماً گناه نیستند.

ج) برخی صنایع اگر به صورت شغل درآیند، ممکن است پست و نفرت‌انگیز به شمار روند. البته ممکن است این امر نسبت به زمان‌ها و دوران‌های مختلف، متفاوت باشد.

د) مواردی نیز همچون حسب و نسب یا شکل ظاهری - اعم از قد، وزن و سیما - هستند که اساساً خارج از اراده و اختیار انسان می‌باشند؛ به گونه‌ای که قدرت تغییر آنها را نیز

ندارد، اما می‌تواند مورد نفرت قرار گیرند. برای نمونه، کسی که پدرش قاتل یا معتاد باشد یا بستگانش عموماً مرتکب امور منافی عفت یا دیگر جرائم سنگین می‌شوند، در یک نگاه عرفی ممکن است مورد نکوهش قرار گیرد.

## ۲-۱. قلمروشناسی عصمت در اندیشهٔ علّامه

### طباطبائی

تبیین و تحدید جامع قلمرو عصمت دغدغهٔ علّامه نبوده است، از این رو، او به طور ساده قلمرو عصمت پیامبران را در سه حوزه قابل بحث و اثبات می‌داند:

- یکم. عصمت از اشتباه در دریافت وحی؛  
 دوم. عصمت از اشتباه در تبلیغ وحی و امور مربوط به رسالت؛  
 سوم. عصمت از گناه.

ایشان عصمت در غیر این امور سه‌گانه را خارج از این بحث می‌داند. علّامه طباطبائی دو نمونه را که خارج از بحث هستند، بیان می‌کند: یکی، اشتباه در امور خارجی؛ مانند اشتباهاتی که در حس و ادراکات حسی یا اعتباریات از علوم حاصل می‌شود و دیگری، اشتباه در تشخیص خیر و شر و نفع و ضرر امور (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۳۴).

## ۲-۲. دیدگاه علّامه طباطبائی

بازخوانی متون کلامی و حدیثی شیعه ما را ناگزیر می‌کند تا به این حقیقت تلخ اذعان کنیم که در برهه‌ای از تاریخ عدم توافق بر تعیین گسترهٔ عصمت پیامبران موجب بروز برخوردهای تندی از سوی موافقان و مخالفان در این عرصه شده است (فاریاب، ۱۳۹۰، ص ۲۴۱-۲۴۳).

فیلسوف و مفسر گران‌مایهٔ شیعه در دوران معاصر، آزاداندیشی خاصی در ارائهٔ نظریات خود دارد و در این مسیر، از تأویل بدون دلیل آیات قرآن نیز خودداری می‌کند.



طباطبائی دنبال یافتن پاسخ قرآن کریم در این باره است تا به ما نشان دهد که مجموعه آیات قرآن کریم دلیل عقلی برای اثبات عصمت پیامبران اقامه کرده است.

دوم آنکه پس از اثبات عصمت به روش عقلی موجود در قرآن، از قرآن کریم به عنوان یک منبع مستقل از عقل، استفاده کرده و به آیاتی استناد می‌کند که مستقیماً عصمت پیامبران را تأیید نموده‌اند.

دلیل اول. تبیین دلیل اول علامه طباطبائی با چند نکته سامان می‌یابد:

یکم. خداوند متعال پیامبران را برای هدایت مردم فرستاده است: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ...﴾ (بقره: ۲۱۳).

دوم. خطا در فعل خدا راه ندارد: ﴿لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي﴾ (طه: ۵۲).

پس اگر چیزی را اراده کند، آن را از طریق اسبابی اراده می‌کند که خطا در آنها وجود نداشته باشد؛ اساساً وقتی که تمام امور در دست اوست، چگونه خطا در طریق و سبب او حاصل شود؟

سوم. خداوند اراده کرده که معارف دین به دست انسان برسد، و این امر حتماً واقع خواهد شد. بنابراین، خطایی در مسیر هدایت انسان‌ها نباید واقع شود؛ زیرا در این صورت، اراده او مغلوب شده است، حال آنکه خود فرموده ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ﴾ (یوسف: ۲۱) (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۳۴).

چنان‌که روشن است، روش یادشده در حقیقت یک تبیین عقلانی از مسئله عصمت است که علامه طباطبائی با چینش آیات در کنار هم به آن رسیده و از ابتکارات علامه به‌شمار می‌آید.

دلیل دوم. علامه طباطبائی پس از آنکه به روش عقلی قرآن کریم برای اثبات عصمت پیامبران اشاره کرد، به

در این قسمت به مواردی از قلمرو عصمت که مورد پذیرش علامه بوده، اشاره می‌نماییم و در قسمت بعدی به مواردی که عصمت پیامبران در آن موارد مورد قبول علامه نیست می‌پردازیم.

پیش از هر چیز یادکرد این نکته ضروری است که علامه طباطبائی به تمام آنچه نگارنده در بحث قلمروشناسی عصمت گفته شد، نپرداخته است.

۲-۲-۱. موارد مورد پذیرش عصمت پیامبران: علامه تصریح می‌کند که قرآن کریم پیامبران الهی را در هر سه حوزه دریافت وحی، ابلاغ وحی و گناهان معصوم معرفی کرده است. یکم. عصمت از اشتباه در دریافت و ابلاغ وحی: نکته‌ای که می‌تواند از نواندیشی‌های علامه طباطبائی به‌شمار آید، آن است که او با روش تفسیری قرآن به قرآن، به اثبات عصمت پیامبران پرداخته است.

البته در اینجا این پرسش به ذهن می‌آید که اساساً استفاده از قرآن کریم برای اثبات عصمت پیامبران صحیح است؟ این پرسش از آنجا مطرح می‌شود که سندیت قرآن کریم خود متوقف بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ بنابراین، تا نتوان از طریق برهان عقلی، عصمت پیامبران را اثبات کرد، عملاً استفاده از قرآن کریم برای این منظور بی‌معنا خواهد بود.

در پاسخ باید گفت: آنچه علامه طباطبائی در این قسمت انجام داده، دو کار است: نخست آنکه او به دنبال یافتن آن بیان عقلی است که قرآن کریم برای اثبات عصمت پیامبران استفاده کرده است. به دیگر سخن، گاهی ما خود بدون توجه به آیات و روایات به اثبات عصمت پیامبران به روش عقلی می‌پردازیم، و گاهی می‌خواهیم روش عقلی قرآن و سنت را در این باره جويا شویم. در حقیقت، از قرآن کریم سؤال می‌کنیم که چگونه و با چه روش عقلی عصمت پیامبران را اثبات می‌کنید؟ علامه

آیاتی که مستقیماً بر عصمت پیامبران در مرحله دریافت و ابلاغ وحی تصریح کرده‌اند، نیز می‌پردازد: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِيهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ رَصَدًا لِّيَعْلَمَ أَن قَدْ أبلغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾ (جن: ۲۶-۲۸). ایشان در تفسیر این آیه بیان می‌کند که خداوند متعال مراقب پیام‌های وحیانی است تا در آنها هیچ تغییری حاصل نشود و به طور کامل به بندگان رسانده شود و معنای این امر چیزی جز عصمت پیامبران نیست (همان، ج ۲، ص ۱۳۵).

گفتنی است که علامه طباطبائی دو اشکال نیز بر این استدلال وارد کرده و به آنها پاسخ داده است که برای رعایت اختصار، از نقل آنها در اینجا خودداری کرده‌ایم.

**دوم. عصمت از گناه:** اگر در پی تبیین سیر منطقی مسئله عصمت باشیم، باید چنین بگوییم که تاکنون، عصمت پیامبران از اشتباه در دریافت و ابلاغ وحی اثبات شده است. از این رو، سندیت متن قرآن کریم نیز که وحی الهی است اثبات شده است. اینک باید دید که آیا قرآن کریم عصمت پیامبران از گناه را تأیید کرده است یا خیر.

به دیگر بیان، ممکن است کسی بگوید پیامبران با رساندن صحیح پیام خدا به مردم، وظیفه هدایتی خود را انجام داده‌اند، حجت بر مردم تمام شده و اگر نیز خود در عمل به وحی دچار لغزش شوند، ضربه‌ای به پیام‌های هدایتی آنها وارد نمی‌شود؛ از این رو، با روش عقلی نمی‌توان عصمت ایشان از گناه را اثبات کرد و تنها مستند ما برای اثبات عصمت پیامبران ادله نقلی هستند.

در این قسمت باید دید آیا علامه طباطبائی از مجموعه آیات قرآن کریم به دنبال یک بیان عقلی برای اثبات عصمت پیامبران از گناه است یا آنکه صرفاً از قرآن کریم به عنوان یک منبع اندیشه در عرض عقل بهره برده است؟

ایشان در این باره چند دلیل اقامه کرده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

دلیل اول. در اندیشه علامه طباطبائی، رفتار نبی همچون گفتار او یک وسیله تبلیغی است (همان، ج ۲۰، ص ۵۷). به باور ایشان، همان آیاتی که برای اثبات عصمت پیامبران از اشتباه در دریافت و ابلاغ وحی، آورده شد، با یک نکته تکمیلی می‌تواند برای اثبات عصمت از گناه نیز مفید باشد. بدین بیان که در عرف عقلا، فعل هم مانند گفتار، دارای معنا و دلالتی خاص است؛ یعنی وقتی کسی کاری انجام می‌دهد، در حقیقت، آن کار را حسن دانسته است. پس اگر پیامبری مردم را به کاری امر کند و خود خلاف آن انجام دهد، در حقیقت، دو امر متناقض را تبلیغ کرده است و تبلیغ دو امر متناقض، تبلیغ امر حق نیست. بنابراین، ابلاغ رسالت آن‌گاه محقق خواهد شد که آن پیامبر معصوم باشد و خود نیز به دستورات الهی عمل کند (همان، ج ۲، ص ۱۳۵).

بنابراین، به باور علامه طباطبائی با لحاظ آن مقدمه عقلایی - عام بودن تبلیغ نسبت به سخن و عمل - قرآن کریم به روش عقلی عصمت پیامبران از گناه را نیز اثبات کرده است.

دلیل دوم. در دلیل دوم، علامه طباطبائی از قرآن به عنوان یک منبع در کنار عقل بهره برده است. در قرآن کریم، به صراحت از عصمت پیامبران سخنی به میان نیامده است؛ بدین معنا که در آیه‌ای نیامده که مثلاً - «الانبياء معصومون»، اما علامه با روش تفسیری خود این مدعا را اثبات کرده است. سیر استدلال ایشان در این قسمت چنین است:

یکم. خداوند تمام پیامبران را هدایت کرده است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ﴾ (انعام: ۹۰).

دوم. کسی که به وسیله خداوند هدایت شده، هرگز

حتی پیش از نبوت نیز مرتکب گناه شود، باز هم در حقیقت از شهوات پیروی کرده و کيفر الهی را خواهد دید؛ چراکه آیه یادشده اطلاق دارد (همان).

بنابراین، از این آیه عصمت پیامبران قبل از نبوت نیز اثبات می‌شود.

به باور علامه طباطبائی، تقریر اخیر شبیه یک دلیل عقلی است که بر اساس آن، گفته می‌شود: فرستادن رسول و ارائه معجزه از سوی آنها، در حقیقت تصدیق ادعای پیامبری آنها از سوی خداوند متعال است؛ به لحاظ عقلی، می‌توان گفت: انسانی که اهل گناهان و شهوات و نیز افعالی است که با هدفی خاص - یعنی کمال و رستگاری - منافات دارد، چگونه می‌تواند برای دعوت مردم به سوی آن هدف فرستاده شود؟

بنابراین، تصدیق معجزات آنها به طور ضمنی تصدیق عدم خطای آنها در دریافت و ابلاغ وحی و نیز عصمت آنها از گناهان است (همان، ص ۱۳۶).

افزون بر آن، ایشان در تفسیر شریف المیزان، تمام مواردی را که موهم صدور گناه از پیامبران است بررسی می‌کند. برای نمونه، درباره آیه ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه: ۱۲۱) بیان می‌کند که امر به حضرت آدم علیه السلام، امر ارشادی - و نه مولوی - بوده است. به دیگر بیان، فعل حضرت آدم علیه السلام ترک اولایی بیش نبوده است (همان، ج ۱۴، ص ۲۲۲).

**سوم، عصمت از اشتباه در انجام تکالیف دینی:** این مسئله با مسئله معروف سهوالنبی ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ بدین معنا که آیا پیامبر - مثلاً - ممکن است در انجام نماز یا حج و... دچار اشتباه شود؟

علامه طباطبائی عصمت پیامبران از اشتباه در تکالیف دینی را پذیرفته است (همان، ج ۷، ص ۱۴۰؛ رخ شاد، ۱۳۸۹، ص ۱۳۴). دلیل این مدعا نیز آن است که - چنانکه گذشت - فعل پیامبر همچون سخنش یک ابزار تبلیغی

گمراه نمی‌شود. بنابراین، در پیامبران هیچ‌گونه ضلالتی وجود ندارد: ﴿وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾ (زمر: ۳۷).

سوم. هر گناهی ضلالت است، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا﴾ (یس: ۶۲). بر اساس این آیه، اگر شیطان کسی را بفریبد تا گناه کند، او به وادی ضلالت وارد شده است.

چهارم. با توجه به مقدمه نخست می‌توان گفت که خداوند پیامبران را از هر نوع ضلالتی دور ساخته؛ پس اثبات می‌شود که ساحت پیامبران از هر نوع گناهی دور است (همان).

دلیل سوم. دو دلیلی که تاکنون به آنها اشاره شد، نسبت به عصمت پیامبران قبل از نبوت ساکت بود، اما این دلیل به دنبال اثبات عصمت پیامبران قبل از نبوت نیز می‌باشد؛ ایشان این آیه را نقل می‌کند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًا فَاخْلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾ (مریم: ۵۹).

بر اساس این آیه، خداوند متعال دو عنایت به پیامبران کرده است: به آنها نعمت داده و آنها را هدایت کرده است. به تصریح این آیه، پس از پیامبران کسانی خواهند بود که دارای اوصافی ناپسند هستند. به باور علامه طباطبائی، وقتی خداوند گروه مقابل پیامبران را به اوصافی تعریف می‌کند، بدین معناست که گروه پیامبران چنین اوصافی ندارند. یکی از آن اوصاف، پیروی از شهوات است که کيفر الهی را در پی خواهد داشت. بدیهی است کسی که

است؛ همان‌گونه که اگر در ابلاغ پیام خدا نباید خطایی صورت گیرد، در افعالی که مربوط به هدایت انسان هستند نیز همین مسئله‌ها کم است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۳۷).  
 ۲-۲-۲. موارد عدم پذیرش عصمت: در کنار آن مقدار از قلمرو عصمت که مورد پذیرش علامه طباطبائی قرار گرفته، ساحت‌هایی نیز وجود دارد که علامه طباطبائی پیامبران را در آن موارد معصوم نمی‌داند.

**یکم. عصمت از اشتباه در امور غیرمربوط به وحی و تکالیف شرعی در امور فردی:** عصمت از اشتباه در اموری که ربطی به وحی ندارد، از مسائل اختلاف‌برانگیز میان فریقین است، به‌گونه‌ای که دانشمندان شیعه نیز خود درباره آن نظریه واحدی ندارند.

علامه طباطبائی به طور خاص به این مسئله اشاره کرده است. به تصریح وی، درباره پیامبران از صریح قرآن برمی‌آید که خطا و نسیان در اموری که مربوط به غیر وحی و تکالیف شرعی است، از آنها واقع شده است، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام چنین اشتباهاتی نیز نمی‌کنند (رخ‌شاد، ۱۳۸۹، ص ۱۳۴).

از سخن علامه برمی‌آید که اقتضای منصب نبوت، عصمت از اشتباه در موارد یادشده نیست، و استثنای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دیگران راهنمایان الهی به دلیل فضیلت خاص ایشان است.

علامه طباطبائی به بیان مواردی از قرآن کریم که بیانگر صدور خطا از برخی پیامبران است، می‌پردازد. ایشان آیه‌ای را که مربوط به نسیان حضرت آدم علیه السلام است نقل می‌کند: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (طه: ۱۱۵).

علامه طباطبائی تصریح می‌کند: معنای «نسیان» روشن است که گاهی از آن به ترک کار نیز تعبیر می‌شود؛ زیرا لازمه فراموش کردن یک کار، ترک آن است

(طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۱۹).

ایشان آیه مربوط به درخواست حضرت نوح علیه السلام مبنی بر نجات فرزندش از طوفان را مطرح می‌کند: «وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» (هود: ۴۵).

پاسخی که خداوند متعال به حضرت نوح علیه السلام می‌دهد نشانگر آن است که حضرت نوح در سخن خود مبنی بر آنکه فرزندش از اهل اوست، دچار خطا شده است: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (هود: ۴۶). این آیه نشان می‌دهد که سخن حضرت نوح سخنی از روی علم نبوده است و پاسخی نیز که حضرت نوح می‌دهد، همین برداشت را تأیید می‌کند: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» (هود: ۴۷).

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه، دقتی در خور تحسین انجام می‌دهد. به عقیده ایشان، هرچند، حضرت نوح می‌خواست درخواست کند تا فرزندش نجات یابد، اما در این آیات، از اینکه حضرت نوح چنین درخواستی از خدا کرده باشد، سخنی به میان نیامده است، بلکه فقط حضرت نوح مقدمه آن درخواست را مطرح می‌کند که فرزندش از اوست. در اینجا است که خداوند متعال او را متوجه می‌سازد که او فرزندش نیست. این سخن مانع از آن شد که حضرت نوح درخواست خود را مطرح سازد. بنابراین، این پیامبر بزرگ الهی، درخواستی از خداوند مبنی بر نجات جان فرزندش نکرد. بله، اگر آن تسدید الهی نبود، درخواست یادشده نیز مطرح می‌شد. ادامه آیه نیز دلالتی بر اینکه آن درخواست مطرح شده باشد، ندارد؛ زیرا تنها بیان می‌کند که از آنچه نسبت به آن دانشی نداری، درخواست نکن. این سخن هرگز اثبات نمی‌کند که آن درخواست، مطرح شده باشد (برای تفصیل بیشتر، ر.ک:

همان، ج ۱۰، ص ۲۳۶-۲۳۸).

سخن علامه جداً درخور تحسین است، هرچند او خود در لابه‌لای بحث، می‌پذیرد که نفس گفتن «اِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِي»، نشان از عدم علم او دارد. در حقیقت، خداوند او را از این حالت فقدان علم خارج ساخته، و می‌آگاهاند که فرزندش از او نیست و نباید درخواست نجات او را کند. بنابراین، به نظر می‌رسد که نوح علیه السلام می‌توانست دو اشتباه انجام دهد: یکی آنکه، تصور کند فرزندش از اوست، پس می‌تواند درخواست نجات او را داشته باشد. دوم آنکه آن درخواست را نیز مطرح کند.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت لازمه، بلکه صریح تحلیل علامه، آن است که تنها یک اشتباه از سوی حضرت نوح مطرح شده است؛ اشتباهی که البته ارتباطی به تبلیغ دین و شریعت ندارد.

مورد دیگر، مربوط به کشته شدن یک قبطنی به وسیله حضرت موسی علیه السلام است که قرآن کریم از آن خبر داده است: ﴿فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَآذًا مِّنْ شِيعَتِهِ وَهَآذًا مِّنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِّنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ﴾ (قصص: ۱۵).

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه، تصریح می‌کند که عمل قتل از جانب حضرت موسی گناه نبوده، بلکه قتل خطایی بوده است (همان، ج ۱۶، ص ۱۸)؛ بدین معنا که حضرت موسی قصد کشتن او را نداشت و تصور نمی‌کرد که این ضربه موجب کشتن او شود. به دیگر سخن، ایشان در محاسبه قدرت آن ضربه و توان ضربه‌پذیری آن فرد دچار خطا شد.

در داستان همراهی حضرت موسی با حضرت خضر، پس از آنکه حضرت موسی نتوانست در برابر کارهای حضرت خضر آرام بنشیند و سخن به اعتراض گشود، آن عالم، عهد خود با موسی علیه السلام - مبنی بر عدم اعتراض

موسی علیه السلام را یادآور شد و او نیز خطای خود را پذیرفته و چنین فرمود: ﴿لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ﴾ (کهف: ۷۳). چنان‌که روشن است، موسی علیه السلام به فراموشی خود تصریح می‌کند. علامه طباطبائی نیز در اینجا، بدون آنکه تأویل و توجیهی برای «نسیان» ذکر کند، فراموشی آن حضرت را پذیرفته و حتی بیان می‌کند که برخی «نسیت» را به معنای «ترک» دانسته‌اند، اما همان معنای نسیان، روشن‌تر است (همان، ج ۱۳، ص ۳۴۴).

مورد دیگر، داستان حضرت یونس علیه السلام است. وی پس از آنکه نافرمانی قوم خود را دید، با حالت غضب قوم خود را ترک کرد، درحالی‌که تصویری خاص داشت: ﴿وَدَا الْتُونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاظِبًا فَظَنَّ أَنْ لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ (انبیاء: ۸۷). قرآن به روشنی از این واقعیت حکایت می‌کند که حضرت یونس تصور می‌کرد اگر قوم خود را ترک کند، از سوی خداوند تنبیهی متوجه او نمی‌شود. درحالی‌که این حرکت موجب شد گرفتار تنبیه خداوند شود: ﴿فَأَلْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ﴾ (صافات: ۱۴۲).

علامه طباطبائی در تفسیر این آیات، تصریح می‌کند که حضرت یونس پنداشت که بر او سخت نمی‌گیریم، درحالی‌که چنین نبود. علامه در این آیه تنها درصدد رفع دو مطلب برمی‌آید؛ نخست آنکه، غضب این پیامبر، غضب نسبت به خدا و قهر کردن از او نبوده است؛ چراکه چنین چیزی از شأن انبیا دور است. دوم آنکه، یونس علیه السلام در این داستان مرتکب گناه نشد و این آیه منافاتی با عصمت از گناه ندارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۱۵).

بنابراین، علامه نیز به طور ضمنی تصور حضرت یونس را تصویری اشتباه می‌داند، هرچند گناهی متوجه او نبوده است.

**دوم. عصمت در تصمیمات مدیریتی برای امور اجتماعی:** پیامبران پس از ابلاغ دین الهی، در صورت امکان وظیفه

در اینجا حضرت هارون به دفاع از خود برخاسته و دو دلیل برای کار خود اقامه می‌کند. نخست آنکه: ﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾ (طه: ۹۴).

دوم آنکه: ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتُ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلَنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (اعراف: ۱۵۰).

علّامه طباطبائی در تفسیر آیات یادشده، دو سخن دارد: نخست آنکه تصریح می‌کند که در این درگیری حق با حضرت هارون بوده است، از این‌روست که حضرت موسی نیز پس از شنیدن دفاعیات برادرش، از او عذرخواهی کرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۵۱). دوم آنکه، به باور وی، اختلاف این دو برادر اختلاف در سلیقه است که منافاتی نیز با عصمت ندارد؛ بدین معنا که حضرت موسی گمان می‌کرد که مصلحت در این بود که هارون در برابر این انحراف، مقاومت می‌کرد و او چنین نکرده است، از این‌رو، از سوی برادرش، مستوجب آن برخورد شدید بوده است (همان).

ظاهر این سخن آن است که حضرت موسی و هارون علیهما السلام در نحوه برخورد با پدیده گوساله‌پرستی دارای دو سلیقه هستند و هر کدام، یک روش را صحیح می‌دانند. بنابراین، چنین نیست که پیامبران همه تصمیمات مدیریتی خود را از جانب خداوند دریافت کنند، بلکه به صلاحدید خود به مدیریت جامعه پرداخته و البته ممکن است، دچار اشتباه شوند، چنان‌که در ماجرای موسی و هارون، آن کسی که دچار خطا شد، حضرت موسی بود.

**سوم، عصمت در امور قضایی:** مورد دیگری که در مقوله عصمت قابل بررسی است، عصمت پیامبران در امور قضایی است؛ بدین معنا که آیا آنچه پیامبران در حکمیت میان طرفین دعوا بدان حکم می‌کنند، لزوماً

دارند تا دین را حفظ کرده و به اجرای آن بپردازند. سؤالی که به طور جدی باید به آن پرداخته شود، این است که آیا پیامبران همگی یک روش را در حفظ یا اجرای دین در پیش می‌گیرند؟ به دیگر سخن، آیا آنها نحوه حفظ و اجرای دین را نیز از خداوند متعال دریافت می‌کنند یا آنکه ایشان با توجه به سلایقی که دارند، تصمیمات مدیریتی خاصی اتخاذ کرده و به انجام این مهم می‌پردازند؟

در این باره، علّامه طباطبائی به طور صریح به این مسئله نپرداخته است، اما در داستان برخورد حضرت موسی و هارون علیهما السلام سخنی دارد که بی‌ارتباط با این مسئله نیست. بر اساس گزارش قرآن کریم، حضرت موسی برای دریافت فرمان‌های الهی، قرار بود که به مدت سی شب به میقات الهی رود، اما این مدت به چهل شب تمدید شد. حضرت موسی برادرش هارون را به عنوان جانشین خود تعیین کرده بود. در این میان، بعد از آنکه حضرت موسی در موعد سی روزه برنگشت، قوم او به گوساله‌پرستی روی آوردند (بقره: ۵۱؛ اعراف: ۱۴۲).

حضرت موسی علیه السلام پس از آگاهی از این مسئله، غضبناک به سوی قوم خود رهسپار شد. بر اساس ظاهر آیات قرآن کریم، او پس از مواجهه با برادرش هارون سخت او را مؤاخذه کرد. قرآن این موضوع را چنین حکایت می‌کند: ﴿وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ﴾ (اعراف: ۱۵۰).

قرآن کریم، در سوره «طه» جزئیات بیشتری از گفت‌وگوی حضرت موسی با حضرت هارون را نیز مطرح کرده است: ﴿يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي﴾ (طه: ۹۲ و ۹۳).

براساس این آیه، حضرت موسی تصور می‌کند که برادرش سفارش او درباره قوم بنی‌اسرائیل را عمل نکرده و همین عامل موجب برخورد شدید او با هارون بوده است.

مطابق با واقع است؟

به باور علامه طباطبائی، قرآن کریم تأکید کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پیروی هوا و هوس و میل به امر باطل در امان است، اما آیا حکمی که او در دادگاه صادر می‌کند، نیز صحیح و مطابق با واقع است؟

علامه معتقد است که پیامبر در دادگاه بر اساس قوانین ظاهری حکم می‌کند؛ بدین بیان که باید از شاکی طلب بینه کند و... و آن‌گاه حکم صادر کند. روشن است که گاهی حکمی که بر اساس چنین امارات ظاهری صادر می‌شود ممکن است مخالف با واقع باشد (همان، ج ۵، ص ۷۲ و ۷۳).

البته نکته اینجاست که علامه طباطبائی نگفته که پیامبر در کاربست قوانین قضایی به هنگام صدور حکم اشتباه می‌کند، هرچند ممکن است به حسب واقع حکمی که صادر می‌کند، مطابق با واقع نباشد، یعنی حق را به حقدار ندهد.

به دیگر سخن، در این قسمت تفاوتی میان پیامبر و غیر پیامبر نیست. همان‌طور که یک قاضی معمولی پس از شنیدن دفاعیات شاکی و متهم، بر اساس ظواهر حکم می‌کند، پیامبر نیز همین رویه را در صدور حکم در پیش می‌گیرد. همان‌گونه که ممکن است حکم قاضی به دلیل دروغ بودن بینه مدعی و شاکی مخالف با واقع باشد، چنین امری درباره حکم قضایی پیامبر نیز رخ می‌دهد.

#### چهارم. عصمت از قضا شدن نماز: مسئله دیگری که در

اینجا می‌توان مطرح کرد، مسئله قضا شدن نماز پیامبر است که در تاریخ کلام امامیه مورد بحث بوده است. برای نمونه، شیخ صدوق به استناد روایات این مسئله را پذیرفته (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۳۱)، اما شیخ مفید که سهو النبی را به لحاظ عقلی ممتنع می‌داند، بر این باور است که قضا شدن نماز ممتنع نیست، اما دلیل معتبری برای وقوع اثبات این مدعا وجود ندارد (مفید، ۱۴۱۳ق - ب، ص ۲۸).

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان به این مسئله پرداخته، اما در دیگر آثار خود، روایتی را به این مضمون نقل می‌کند که شبی برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبای دولایه‌ای انداخته و حضرت روی آن خوابیدند و خوابشان برد و نمازشان قضا شد (طباطبائی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰). علامه این روایت را مشهور دانسته و به این جمله بسنده کرده که حضرت رسول بشر بودند، بدنشان احساس استراحت نمود و به خواب ادامه دادند و البته بعد از آن دیگر روی عبای دولایه نخوابیدند.

ایشان در جمع میان این روایت با روایت «تنام عینای و لاینام قلبی» و نیز ناسازگاری حدیث قضا شدن نماز پیامبر می‌گوید که اولاً، معنای حدیث «تنام عینای...» این است که هیچ‌گاه خدا را فراموش نمی‌کنم و از نظرم نمی‌رود و هرگز خدا و موقعیت خلقت خود را فراموش نمی‌کنم. ثانیاً، حضرت به بلال دستور فرموده بودند که ایشان را بیدار کند، ولی او هم به خواب رفت. حضرت به او اعتراض کردند و بلال گفت: همان کس که در چشم‌های شما تصرف نمود، در چشم‌های من هم تصرف کرد. با این همه، مخالفت در حالت خواب با عصمت ناسازگار نیست؛ زیرا این‌گونه مخالفت، مخالفت امر نیست تا با عصمت منافات داشته باشد (رخ‌شاد، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳).

ظاهر این سخنان آن است که علامه طباطبائی عصمت پیامبران از قضا شدن نماز را باور ندارد. شایان ذکر است اولاً، روایتی که علامه آن را مشهور می‌داند برای نخستین بار در کتاب مکارم الاخلاق مرحوم طبرسی (قرن ۶) آن هم بدون سند نقل شده است (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۸). ثانیاً، اثری از این روایت در منابع معتبر حدیثی شیعه دیده نمی‌شود. ثالثاً، در کتاب دعائم الاسلام نوشته ابن حیون مغربی (۳۶۳ق) نیز روایتی به همین مضمون آمده، با این تفاوت که در آن تصریح

\* مقاله حاضر برای همایش بین‌المللی اندیشه‌های علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ارائه شده است.

### منابع .....

- ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد، ۱۳۸۵ق، *دعائم الاسلام*، قم، مؤسسه آل‌البتین علیه السلام.
- استرآبادی، محمدجعفر، ۱۳۸۲، *البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقاید*، تحقیق مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- بحرانی، ابن میثم، ۱۴۱۷ق، *النجاة فی القیامة*، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- رخشاد، محمدحسین، ۱۳۸۹، *در محضر علامه طباطبائی*، قم، نهاوندی.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۲۷ق، *مع الشیبة الامیة*، تهران، مشعر.
- سبزواری، ملّاهادی، ۱۳۸۳، *اسرارالحکم*، قم، مطبوعات دینی.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۴۰۴ق، *من لایحضره الفقیه*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۸، *سنن النبی صلی الله علیه و آله*، ترجمه محمدهادی فقهی، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- ، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۲ق، *مکارم الاخلاق*، قم، شریفی رضی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۹۸۵م، *تلخیص المحصل*، بیروت، دارالاضواء.
- طوسی، محمدبن حسن، بی‌تا، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ، ۱۳۸۳ق، *تلخیص الشافی*، نجف اشرف، مکتبة العلمی الطوسی و بحر العلوم.
- علم‌الهدی، سیدمرتضی، ۱۴۱۱ق، *الذخیره فی علم الکلام*، تحقیق سیداحمد حسینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- فاریاب، محمدحسین، ۱۳۹۰، *عصمت امام در تاریخ تفکر امامیه تا پایان قرن پنجم هجری*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۴، *آموزش عقاید*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، بی‌تا، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- مفید، محمدبن محمد نعمان، ۱۴۱۳ق - الف، *تصحیح اعتقادات الامامیه*، بیروت، دارالمفید.
- ، ۱۴۱۳ق - ب، *رسالة فی عدم سهو النبی صلی الله علیه و آله*، بیروت، دارالمفید.
- مقداد، فاضل، ۱۴۰۵ق، *ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين*، تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.

شده که نماز شب پیامبر فوت شده است (ابن حیون مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۵۹). این روایت نیز بدون سند نقل شده و ممکن است این همان روایت مرحوم طبرسی و علامه طباطبائی باشد که نادرست نقل شده است. حاصل آنکه روایت یادشده از اعتبار لازم برخوردار نیست.

### نتیجه‌گیری

از این نوشتار، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. علامه طباطبائی نگاهی عمیق به مسئله عصمت پیامبران داشته است و ردپای دیدگاه‌های او در آثار شاگردان او نیز به وفور یافت می‌شود.
۲. از منظر علامه آنچه موجب عصمت پیامبران از گناهان می‌شود، علم قطعی و نامتغیر و زوال‌ناپذیر به قبیح گناه است؛ علمی که قابل آموزش نیست و مغلوب شهوات نمی‌شود و موجب ایجاد ملکه‌ای در نفس نبی می‌شود.
۳. علامه طباطبائی با ادله متعدد قرآنی، عصمت پیامبران از اشتباه در دریافت و ابلاغ وحی و نیز از گناهان و اشتباه در انجام تکالیف شرعی اثبات می‌کند.
۴. به اعتقاد علامه، پیامبران از اشتباه در اموری که ارتباطی با وحی و هدایت مردم ندارد، معصوم نیستند؛ قضا شدن نماز آنها منع عقلی ندارد، بلکه واقع شده است. ضمن آنکه چون پیامبر در دادگاه بر حسب ظاهر حکم می‌کند، امکان عدم مطابقت حکم او با واقع نیز وجود دارد.
۵. علامه وجود سلايق مختلف میان پیامبران را می‌پذیرد و برای آن از اختلاف سلیقه میان موسی و هارون علیه السلام مثال می‌زند.